

# سلمان فارسی

حق پژوه ایرانی و صحابی ربانی

یا کشیش سریانی؟!؟

تألیف

محمد بن عمر الکردي

## مشخصات

عنوان: سلمان فارسی، حق پژوه ایرانی و صحابی ربانی

نویسنده: محمد بن عمر الکردی

ناشر: رد شبهات ملحدین

تاریخ انتشار: پاییز ۱۳۹۶

کلمات کلیدی: سیره، تاریخ اسلام، صحابه، سلمان فارسی، خنجی

کلیه حقوق برای ناشر و مؤلف محفوظ است



[www.No-Atheism.net](http://www.No-Atheism.net) - [telegram.me/No\\_Atheism](https://t.me/No_Atheism)

به اطلاع خوانندگان گرامی می‌رسانیم که برای ارتباط با مؤلف و ارائه‌ی پیشنهادات و انتقادات خود پیرامون این کتاب، می‌توانید با حساب تلگرام [@IslamDeffBot](https://t.me/No_Atheism) مکاتبه فرمایید و دیدگاه‌های ارزشمندتان را به سمع ما برسانید. در صورت امکان، از انتقادات و پیشنهادات شما عزیزان در ویرایش‌های بعدی بهره خواهیم گرفت.

## فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۴
تحلیلی بر روایات تاریخی.....	۹
ایرادات مؤلف به روایات پنج‌گانه.....	۱۱
ادله‌ای که مؤلف برای نصرت قولش آورده است.....	۱۸
استشهاد مؤلف به آیه‌ی ۱۰۳ از سوره‌ی نحل.....	۱۸
سلمان از ما اهل بیت است!.....	۲۱
بهشت مشتاق دیدار سلمان است!.....	۲۴
پیشینه‌ی سلمان و ابن عمر!.....	۲۵
روایت سلمان از معجزات مسیحی!.....	۲۵
سلمان و زهد مسیحی!.....	۲۷
دشمنی سلمان با ایرانیان و دین زرتشتی!.....	۲۹
سلمان ایرانی تبار نبوده است!.....	۳۲

## پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونصلي على محمد نبيه ورسوله وعلى آله وصحبه ومن تبعهم  
بإحسان إلى يوم الدين، أما بعد:

گروهی از برادران ایمانی در تماس‌هایی که با این بنده‌ی حقیر الله متعال داشتند، خواستار نقدی بر کتاب «سلمان فارسی، ایرانی‌نژاد یا کشیش سریانی؟»، نوشته‌ی دکتر امیرحسین خنجی شدند و ناگفته نماند که کتاب ذکر شده را یک سال پیش دیده بودم و صفحاتی از آن را -نه از روی شوق- خوانده بودم، اما فرصت و انگیزه‌ای به وجود نیامد تا نقدی گرچه موجز و مختصر بر آن بنویسم، اما با توجه به درخواست‌های مکرر برادران ارجمند، اهمیت موضوع را دریافته و مصمم شدم که پاسخی درخور آن آماده سازم. در ابتدا کتاب را با دقت فراوان خواندم و اشکالات اصلی را یادداشت کردم، و برای تحلیل مطالب و استدلالات مؤلف، باری دیگر نیز آن را از دیده گذراندم، و با توجه به مسائلی که ذکرش خواهد آمد، نگاهی به کتب دیگر مؤلف داشتم تا برداشتی کلی از عقائد و افکارش داشته باشم. خلاصه‌ی کلام جناب خنجی این بوده که سلمان فارسی رضی الله عنه، شخص مرموزی در تاریخ اسلام به شمار می‌رود، ایرانی نژاد نبوده بلکه کشیشی سریانی بوده و با پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مناسباتی داشته که صحابه آن را مخفی می‌کرده‌اند؛ چنان‌که در جایی نوشته است: «سلمان فارسی از شخصیت‌های اسرارآمیز تاریخ پیدایش اسلام است که حقیقت شخصیتش را هاله‌ی غلیظی از ابهام در بر گرفته است.»<sup>۱</sup> و در جایی دیگر می‌نویسد که «حقیقتش توسط اصحاب پیامبر در پس پرده‌ی غلیظ ابهام نهان داشته شده است.»<sup>۲</sup> و در تمام پنجاه و چند صفحه‌ی کتابش، بر ثبوت این ادعاهای واهی اصرار کرده و مانند مثل

---

۱. سلمان فارسی، امیرحسین خنجی، ص ۶

۲. همان، ص ۳۳

مشهور که «الغریق یتشبث بکل حشیش»، تمام تلاشش را در این مسیر خرج کرده و از هیچ مغالطه و افتزایی فروگذاری نکرده است!

از مجموع تألیفات و نوشته‌های جناب دکتر خنجی دریافتم که علیرغم مطالعه‌ی وسیعش در تاریخ ایران باستان، بهره‌ای -ولو اندک- از علوم اسلامی، و حتی از عقائد صحیح ندارد و در این وادی به سان غریبی گمشده، سرگردان است. ذکر خطاهای فاحش آقای خنجی در مسائل عقیدتی و غیر عقیدتی، چه در ایمانیات و چه در مسائل جزئی، کتابی دیگر می‌طلبد و چنین چیزی مسلماً از طاقت این کتاب خارج است، زیرا مقصد اصلی نه شرح حال نویسی و عرض بیوگرافی مؤلف، بلکه زدودن غبار شبهات از طریق حق و دفاع از صحابه‌ی گرامی رسول خدا ﷺ می‌باشد، اما از آن‌جا که گروهی از مسلمانان ناآگاه، کتاب «سلمان فارسی» را نخوانده منتشر کرده و می‌کنند، واجب است عقیده‌ی مؤلف را شناخت و شناساند، که از جمله‌ی آنهاست:

۱. در دین مبین اسلام، خداوند رحمان اسماء و صفاتی دارد که از طریق قرآن کریم و احادیث معتبر به ثبوت می‌رسند<sup>۳</sup> و مسلمانان باید هرآن‌چه خداوند برای خود اثبات کرده را اثبات، و هرآن‌چه از خود نفی کرده را نفی کنند<sup>۴</sup> و از جمله‌ی این اسماء که در قرآن کریم وارد شده، «جبار»<sup>۵</sup> و «قهار»<sup>۶</sup> هستند، اما جناب دکتر معتقد است «این‌ها صفت‌های انسانی‌اند که اقوام سامی به خدا/ایشان نسبت داده‌اند»<sup>۷</sup> و گمان نمی‌کنم مسلمانی که به قرآن کریم و حقانیت آن باور

۳. الفصل فی الملل والأهواء والنحل لابن حزم الأندلسی، مکتبه الخانجی، ج ۲، ص ۱۰۸؛ مجموع

الفتاوی لابن تیمیة، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ج ۵، ص ۲۶

۴. مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۳

۵. الحشر، آیه ۲۳

۶. الرعد، آیه ۱۶

۷. تاریخ ایران باستان، امیرحسین خنجی، ص ۱۲۷

داشته باشد، چنین سخنی بر زبان بیاورد! باید دانست که جبار بودن خداوند، از صفات ذاتی اوست و البته قرار نیست در مخلوق و خالق یکسان یا شبیه باشد، زیرا مسلمانان بنا بر آیه‌ی ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾<sup>۸</sup> خداوند را به مخلوقاتش تشبیه نمی‌کنند و هیچ چیز را مانند او نمی‌دانند؛ چه در ذاتش، چه در صفاتش، و چه در افعالش. جبار به معنای دارای جبروت و شکوه است و این صفت خداوند، یک صفت انسانی نیست، بلکه صفتی لایق ذات اوست، همان‌گونه که خود را بدان وصف کرده است. در صفت قهار نیز هیچ ایرادی وارد نیست، چرا که قهر به معنای غلبه است و خداوند متعال بر مخلوقاتش سیطره دارد، آن‌گونه که لایق ذاتش است.

۲. جناب خنجی در خصوص فتوحات اسلامی، خصوصاً فتح ایران توسط مسلمانان، می‌نویسد: «ایران مورد حمله‌ی عرب قرار گرفت، رنج‌های دراز ایرانیان در ساختن آن تمدن دیرپا و شکوهمند تباہ گردید، و ایران به یکباره توسط جماعات بیابانی (!) به دوران ماقبل ماد پرتاب شد»<sup>۹</sup> و درد آن است که ندانی از چه ناله کنی! از آن بگویم که معترض، صحابه‌ی پیامبر ﷺ را «جماعات بیابانی» توصیف کرده و پرچم ضلالت را به جهت دشمنی با یاران ایشان برافراشته، یا از تحریف حقایق تاریخی بگویم که این مرد آشفته‌بازار ایام سیاه ساسانیان را مدینه‌ی فاضله‌ای معرفی کرده تا مصداقی بارز برای خیانت در گزارش تاریخ باشد؟! پیامبر اسلام ﷺ یاران خود را «بهترین قرون»<sup>۱۰</sup> نامیده و فرمودند: «اصحاب و یاران مرا دشنام ندهید، زیرا اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد طلا انفاق کند، با یک یا نصف مدی که اصحاب من انفاق می‌کنند،

۸. الشوری، آیه ۱۱: «هیچ چیزی مانند او نیست.»

۹. تاریخ ایران باستان، ص ۱۰۸۹

۱۰. صحیح البخاری، دار طوق النجاة، ج ۳، ص ۱۷۱؛ صحیح مسلم، دار إحياء التراث العربی، ج

۴، ص ۱۹۶۳: «خیرکم قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم.»

برابری نمی‌کند.<sup>۱۱</sup> و این جدای از آن احادیثیست که بشارت به فتح ایران می‌دهند و از آن‌ها مشروعیت فتح ایران استفاده می‌شود.<sup>۱۲</sup> همچنین جناب خنجی در توصیف اوضاعی که در اواخر دوره‌ی ساسانیان بر ایران حاکم بوده، کم‌کاری کرده و بیان نموده که «جدایی و دودستگی، شقاق و نفاق بین طبقات و اختلافات و رقابت‌های میان نجبا و روحانیان به علاوه‌ی تفرقه و تشتت در امر دین، آن کشور را بر لبه‌ی پرتگاه کشانده بود...»، چنان‌که «اردویرافنامه تصویری از جامعه‌ی گناه‌آلوده و آکنده از جور و فساد اواخر دوره‌ی ساسانیان است.»<sup>۱۳</sup> و برزویه طبیب در مقدمه‌ی کلیله و دمنه نوشته است که «راه راست بسته و طریق ضلالت گشاده، و عدل ناپیدا و جور ظاهر، و علم و دانش متروک، و جهل مطلوب»<sup>۱۴</sup> گشته بود! خدمات متقابل اسلام و ایران، بیانگر سستی ادعای مؤلف و پوچی سخنان باستان‌گرایانیست که حق را به باطل فروخته و دوره‌ی شوم و تاریکی از تاریخ ایران را، بهشت فردوس معرفی می‌کنند، تنها از آن جهت که در تعصبات کهنه‌ی خود غرق شده‌اند، نسأل الله السلامة.

۳. مؤلف، کوروش را بر عمر بن الخطاب رضی الله عنه و بلکه بر تمامی بزرگ‌مردان تاریخ - که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در صدر آنان است - برتری می‌دهد، که چنین قولی به اتفاق ائمه‌ی مسلمین کفر محسوب می‌شود.<sup>۱۵</sup>

۱۱. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۸؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۶۷: «لا تسبوا أصحابی، فلو أن

أحدکم أنفق مثل أحد، ذهباً ما بلغ مد أحدهم، ولا نصیفه.»

۱۲. به صفحه‌ی سیزدهم کتاب «رسالت جاوید» از نگارنده‌ی همین کتاب مراجعه کنید.

۱۳. تاریخ ده هزار ساله ایران، عبد العظیم رضایی، نشر اقبال، ج ۲، ص ۱۲۷

۱۴. همان، ص ۱۲۸

۱۵. مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۴۲۲

۴. آقای خنجی منکر معجزات انبیاء بوده و اصل وقوع معجزه را افسانه می‌پندارد، آن‌جا که می‌گوید: «برخلاف انبیای قوم سامی که شخصیتشان در روایت‌های پیروانشان در هاله‌ی قداست و نور و لغافه‌ی معجزات افسانه‌ای پیچانده شده...»<sup>۱۶</sup> و این چیزی جز انکار آیات صریح قرآن کریم نیست! در حقیقت ایمان آوردن به معجزات انبیای الهی مورد تأیید نصوص قرآنی و احادیث نبوی است، و جز جماعتی از فلاسفه و اهل الحاد، کسی امکان وقوع معجزات را انکار نکرده است.

این تنها نمونه‌هایی از گمراهی‌ها و اباطیل جناب خنجی بود که از باب «مشت نمونه خروار» ذکر گردید و برای نشان‌دادن طریق غیر مستقیمش، همین قدر ما را کفایت است. متأسفانه کتاب «سلمان فارسی» او پاسخ داده نشده و سطری در رد آن نگاشته نشده بود، پس احساس مسئولیت کردم و بر آن شدم که این مهم را به انجام برسانم، باشد که دیگر شاهد شبهات تکراری اسلام‌ستیزان پیرامون نقش سلمان رضی الله عنه در پیدایش و گسترش اسلام نباشیم.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وأصحابه، ومن تبعهم بإحسان إلى یوم الدین  
کتبه العبد الفقیر إلى الله تعالی: محمد بن عمر الکردي

۵ محرم ۱۴۳۹



## تحلیلی بر روایات تاریخی

جناب خنجی برای اثبات آن که سلمان فارسی رضی الله عنه ایرانی تبار نبوده، و برای آن که نشان دهد «حقیقت شخصیتش را هاله‌ی غلیظی از ابهام در بر گرفته است»، به ذکر پنج روایت پرداخته و پس از طرح تعدادی اشکالات، نهایتاً نتیجه‌گیری کرده که تمامی روایات غیر صحیح هستند و حقیقت همان است که پس از گذشت چهارده قرن از قلم پریشان او جاری شده است!

۱. قصه‌ی نخست که همان روایت ابن اسحاق باشد، در مسند امام احمد بن حنبل نقل شده و اسنادش «حسن» است.<sup>۱۷</sup> خلاصه‌اش آن است که سلمان رضی الله عنه می‌گوید: مردی پارسی از اهالی اصفهان<sup>۱۸</sup> و از قریه‌ای به نام جی بودم که پدرم دهقان آن قریه بود، و من محبوب‌ترین مخلوقات نزدش بودم، تا جایی که مرا مانند دختران در خانه‌اش حبس می‌کرد. روزی بر معبدی از معابد نصرانیان گذشتم، و صدای نصرانی‌ها و نمازشان را شنیدم، و آن‌گاه که داخل شدم، از نمازشان خوشم آمده و در امرشان راغب شدم، و گفتم: به خدا سوگند که این دین از آن‌چه بر آنیم بهتر است و تا مغرب نزد ایشان ماندم. در روزی از روزها از خانه فرار کرده و با کاروانی تجاری، به شام رفتم و به خدمت کشیشی

۱۷. مسند أحمد، مؤسسه الرسالة، ج ۳۹، ص ۱۴۰ - علامه شعیب الأرنؤوط درباره‌ی این حدیث می‌فرماید: «اسناد این حدیث حسن است؛ محمد بن اسحاق راستگو و حدیثش حسن بوده، تصریح به تحدیث کرده است و سایر راویان سند نیز ثقه و از رجال صحیح هستند.»

۱۸. در روایتی از بخاری آمده است که ایشان فرمودند «من از رامهرمز هستم» (صحیح البخاری، ج ۵، ص ۷۱)، و ممکن است شخصی اشکال کند که حدیث ابن اسحاق، با حدیث بخاری در تضاد است. در پاسخ می‌گوییم که هر دو روایت سنداً معتبر هستند و متون نیز متضاد نیستند؛ سلمان اصالتاً از رامهرمز، اما محل سکونت و زندگی‌اش [چنان‌که در حدیث ابن اسحاق آشکار است] اصفهان بوده است.

درآمد، اما مرد بدی بود، صدقه‌ی مردمان را می‌گرفت، می‌اندوخت و چیزی به فقیران نمی‌داد. سپس او وفات کرد و شخص نیکی به جای او آمد و بسیار او را دوست می‌داشتیم، اما او نیز بعد مدتی اجلش فرا رسید و از او پرسیدم که مرا به چه کسی وصیت می‌کنی؟ گفت که مردم هلاک شده و اکثر دینشان را ترک کرده‌اند، مگر مردی در موصل به نام فلان، پس به او ملحق شو! همین اتفاق تکرار شده و سلمان رضی الله عنه به نصیبین و سپس عموریه می‌رود، و کشیش عموریه او را به بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله راهنمایی می‌کند. کشیش یکی از نشانه‌های پیامبر جدید را نخوردن صدقه و گرفتن هدیه معرفی می‌کند، و او رهسپار می‌شود، تا آن‌که به ظلم، به یک یهودی فروخته می‌شود! سپس سلمان رضی الله عنه به یک یهودی دیگر از بنی قریظه فروخته می‌شود، و با رفتن به مدینه و دیدن نخل‌های این شهر، می‌داند که پیامبر جدید از همین شهر است، چنان‌که کشیش عموریه به او بشارت را گفته بود. نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه با مقداری خرما رفته و می‌گوید که برایتان صدقه آورده‌ام، اما پیامبر صلی الله علیه و آله خرما را به یارانش داده و خود نمی‌خورد، و سلمان اولیه نشانه‌ی نبوت را مشاهده می‌کند! سلمان رضی الله عنه پس از مدتی از طریق مکاتبه آزاد شده و از بردگی خارج می‌شود.

۲. قصه‌ی دوم را از تفسیر امام طبری نقل کرده<sup>۱۹</sup>، در آن ذکر شده که مردانی از عرب، سلمان رضی الله عنه را به زنی از قبیله‌ی جهینه می‌فروشدند و او برایش چوپانی می‌کند، اما اسناد این حکایت به «إسماعیل بن عبد الرحمن السدی» منتهی شده، در نتیجه متصل نیست و البته نمی‌توان بر آن اعتماد کرد، و صد البته نمی‌توان بر اساس آن اشکال‌تراشی کرده و روایات دیگر را زیر سؤال برد!

۳. قصه‌ی سوم را از ابن هشام نقل کرده<sup>۲۰</sup> و در آن آمده که کشیش عموریه، سلمان رضی الله عنه را به مکانی در شام راهنمایی می‌کند که مردی در میان درخت‌ها

۱۹. تفسیر الطبری، مؤسسه الرسالة، ج ۲، ص ۱۵۰

۲۰. السیره النبویه لابن هشام، مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبی وأولاده بمصر، ج ۱، ص ۲۲۱

- می‌گردد و بیماران را شفا می‌دهد، و آن مرد نیز نشانی پیامبر جدید را به او می‌دهد! در اسناد این حکایت انقطاع است، زیرا عمر بن عبد‌العزیز، سلمان فارسی رضی الله عنه را ندیده، و همچنین در اسنادش یک راوی مبهم است، به صورتی که اسمش ذکر نشده و همین خود ضعف شدیدی محسوب می‌شود.<sup>۲۱</sup>
۴. قصه‌ی چهارم به قصه‌ی اول شبیه است، اما در این قصه سلمان رضی الله عنه به همراه دوستانش پس از مکتب‌خانه، به دیدار کشیشی می‌روند و اتفاقاتی مانند قصه‌ی اول رخ می‌دهد تا این‌که مانند قصه‌ی دوم به زنی عرب فروخته شده و ماجراهای دیگری رخ می‌دهد.<sup>۲۲</sup> سند این روایت به دلیل جهالت راوی که از سلمان نقل کرده است، ضعیف می‌باشد.
۵. مؤلف قصه‌ی پنجم را از ابن بابویه قمی (معروف به شیخ صدوق)، صاحب «کمال‌الدین و تمام‌النعمه» نقل کرده است<sup>۲۳</sup> که اسنادش ضعیف است؛ علی بن مهزیار، شیخ خود را اسم نبرده و مسلماً نمی‌توان بر روایتی که راوی آن شناخته شده نیست، تکیه و اعتماد کرد، در نتیجه این روایت نیز فاقد اعتبار است.

### ایرادات مؤلف به روایات پنج‌گانه

جناب آقای خنجی مرقوم داشته‌اند: «برای هیچ‌کدام از این کشیشان که در این داستان بزرگ‌ترین کشیش زمان خودشان بوده‌اند نامی ساخته نشده است... کسی نمی‌دانسته که نام

۲۱. حافظ ابن کثیر دمشقی نیز درباره‌ی این خبر، فرموده است: «در اسنادش مردی مبهم است، که شیخ عاصم بن عمر بن قتاده می‌باشد و گفته شده که او حسن بن عماره است. همچنین بین عمر بن عبد‌العزیز و سلمان رضی الله عنه منقطع و بلکه معضل است!» (البدایة والنهایة، دار إحياء التراث العربی، ج ۲، ص ۳۸۴)

۲۲. الطبقات الکبری لابن سعد، دار صادر، ج ۴، ص ۸۱

۲۳. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، مؤسسه النشر الإسلامی، ص ۱۶۱

این دوتا یهودی که سلمان را به نوبت خریده‌اند چه بوده است... گزارش‌گران سیره عادت ندارند که در ذکر یک رخداد از نام و نشان کامل شخصیت‌های رخداد غفلت ورزند مگر وقتی که اصل داستان‌شان ساختگی بوده باشد. این موضوع را کسانی که سیره و نیز «علم رجال» خوانده‌اند به خوبی می‌دانند.<sup>۲۴</sup>

می‌گوییم: از قاعده‌ای که جناب دکتر مطرح فرموده‌اند، هیچ اثری در کتب سیره و علوم حدیثی یافت نمی‌شود! وجود مبهم در سند روایت است که ضعف محسوب می‌شود، زیرا در صحت حدیث، عدالت و ضبط تمامی روایات الزامی است و راوی مبهم که اسمش آورده نشود، عدالت و ضبطش دانسته نمی‌شود، اما وجود ابهام در متن (که نام شخصی در متن روایت ذکر نشود، مثل قال فلان یا جاء رجل) هیچ ضرری به صحت آن روایت نمی‌زند.<sup>۲۵</sup> حال اگر این امر در نزد محدثین محل اشکال و ایراد نباشد، چگونه نزد اهل سیره و اخبار -که به تساهل مشهورند- تبدیل به مشکلی عظیم شده و از جمله قرائن جعلی بودن خبر به شمار می‌رود؟! همچنین آقای خنجی ندانسته که «علم رجال» مطلقاً به محل سخنش بی‌ارتباط است؛ علم رجال علمیه است که از احوال روایات سند بحث می‌کند، و ابداً کاری به این ندارد که در متن حدیث مبهمی واقع شده باشد، و نام فلان کشیش و فلان یهودی ذکر نشود! حقیقتاً نمی‌دانیم که جناب دکتر چگونه پای «علم رجال» را به این قضیه باز کرده و چنین کلامی را از چه کسی آموخته است!

ایشان در خصوص روایات ذکرشده بیان داشته‌اند که «هیچ‌کدام از آن‌ها با دیگری همخوانی ندارد»<sup>۲۶</sup> و این را قرینه‌ای برای اثبات ساختگی بودن تمامی روایات قرار داده‌اند! می‌گوییم: زمانی که چند روایت متضاد نقل شده باشند، به سند و سایر مرجحات می‌نگریم و هیچ‌کس مانند این نابغه‌ی تحقیق نمی‌گوید که باید تمامی روایات را نامعتبر

۲۴. سلمان فارسی، صص ۱۵-۱۶

۲۵. التقریرات السنیه شرح المنظومه البیقونیه فی مصطلح الحدیث، ص ۴۰

۲۶. سلمان فارسی، ص ۷

دانست! از پنج روایتی که آقای خنجی ذکر کرده، روایت اول با اسناد معتبر نقل شده و سایر روایات سنداً ضعیف هستند، و در متن بعضی نیز نکارت وجود دارد، پس روایت اول ترجیح داده می‌شود و متضاد بودنش با سایر روایات به دلیل ضعف سندی آنها، عیب و قدحی بر روایت وارد نمی‌کند.

آقای خنجی در خصوص نام سلمان فارسی رضی الله عنه قبل از اسلام، تشکیک کرده و فرموده‌اند: «بلاذری نوشته که سلمان می‌گفت من سلمان فرزند اسلامم، و این نشان می‌دهد که کسانی در زمان عمر یا عثمان نام سلمان و پدرش را از او پرسیده بوده‌اند و او نمی‌خواست که اصل و نسب حقیقیش را آشکار سازد.»<sup>۲۷</sup>

می‌گوییم: چنین قولی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه نیز منقول است، حافظ ابن عساکر در تاریخ دمشق آورده است که ایشان فرمودند: «من عمر فرزند اسلام هستم!»<sup>۲۸</sup> و تا به حال کسی نگفته که ایشان نیز قصد مخفی‌کاری داشته و نمی‌خواستند دیگران از نام‌شان مطلع گردند! لازم به ذکر است که در نام بسیاری از مشاهیر اختلاف است، و این دلیل تشکیک در اصل شخصیت آنان و یا گذاشتن هاله‌ی غلیظ! به دور آنان نیست؛ چنان‌که در نام صحابی جلیل، ابی هریره رضی الله عنه نیز اختلاف نظر بسیار وجود دارد<sup>۲۹</sup>، اما کسی مانند آقای خنجی بیان نداشته که صحابه قصد پنهان‌کردن شخصیت او را داشته‌اند، یا خود قصد مخفی‌کاری داشته است! سپس دیدم که شخصی در مقاله‌ای پیرامون این موضوعات قلم‌فرسایی کرده و قصد داشته سلمان رضی الله عنه را خائن به ایران بشناساند، اما در شخصیت و نام او تشکیک نکرده، بلکه از حمدالله مستوفی نقل می‌کند که سلمان رضی الله عنه در ابتدا «مابه

۲۷. همان، ص ۳۶

۲۸. تاریخ دمشق، دار الفکر، ج ۲۱، ص ۴۲۵: «أنا عمر بن الإسلام»

۲۹. الاستیعاب فی معرفة الاصحاب لابن عبد البر، دار الجیل، ج ۴، ص ۱۷۶۸

بن بوذخشان» نام داشته و رسول خدا ﷺ بعد از اسلام آوردنش، او را «سلمان» نامیده است.<sup>۳۰</sup>

آقای خنجی در اعتراضی دیگر فرموده‌اند: «در این داستان گفته شده که پیامبر صدقه نمی‌خورده است، این نیز خطا است. صدقه در زبان دینی زمان پیامبر همان معنائی می‌داده که بعدها زکات گفته شد. در آیه قرآن وقتی گفته می‌شود «نماز برپادارید و زکات بدهید» معنایش آن است که نماز بگزارید و روح و روانتان را پاکیزه کنید. صدقه در سده‌های بعدی معنای نوینی گرفت که اکنون می‌شناسیم... صدقه به این معنا که ما می‌شناسیم در زمان پیامبر شناخته شده نبوده... این که چرا فقیهان در آینده زکات را به این مفهوم نوین جا انداختند نیز از موضوعات شگفت است. گزارش‌های بسیار وجود دارد که نشان می‌دهد پیامبر صدقه می‌پذیرفته و می‌خورده است. وحی یک‌بار به مسلمین فرمان آورد که وقتی می‌خواهند سخن درگوشی به پیامبر بگویند... صدقه به او تقدیم کنند... حتی صدقه دادن به او از واجبات دین بوده است.»<sup>۳۱</sup>

می‌گوییم:

اولاً. صدقه در حالت کلی بر دو نوع است؛ نوعی از آن صدقه‌ی واجب است که «زکات» نامیده می‌شود، و نوع دیگر صدقه‌ی تطوع می‌باشد.<sup>۳۲</sup> غالباً زمانی که فقهاء لفظ «صدقه» را به کار می‌برند، مقصودشان «صدقه‌ی تطوع» یا مستحبی است، پس صدقه‌ای که آقای خنجی آن را از «واجبات دین» دانسته، صدقه‌ی واجب یا همان زکات نام دارد.

ثانیاً. جناب دکتر گمان کرده که زکات، «در زمان پیامبر شناخته شده نبوده» و «فقیهان در آینده»، آن هم در «سده‌های بعدی» اختراعش کردند و به مسائل فقهی افزودند؛ تو گویی

۳۰. تاریخ گزیده، نشر امیر کبیر، ص ۷۸۷

۳۱. سلمان فارسی، صص ۱۴-۱۲

۳۲. انواع دیگری نیز برای آن برشمرده‌اند، مانند زکات فطر و نذر، بنگرید به: الموسوعه الفقهیه الكويتیه، ج ۲۶، ص ۳۲۵

دین تکمیل نشده و فقهاء باید بدان چیزهایی اضافه کنند، و مصیبت کبری آن‌جاست که احدی جز جناب خنجی موفق به کشف این قضیه‌ی رازآلود که شاید حقیقتش را «هاله‌ی غلیظی از ابهام در برگرفته» نشده و همگان از سرش غافل مانده‌اند! اما خوشبختانه ما مقلد ایشان نیستیم، و می‌دانیم که پیامبر ﷺ زکات را از ارکان اسلام ذکر کردند<sup>۳۳</sup> و در صحیح بخاری<sup>۳۴</sup> و مسلم<sup>۳۵</sup> فصلی جداگانه برای احادیث احکام زکات باز شده، و صحابه نیز با مانعین زکات جنگیدند!<sup>۳۶</sup> پس چگونه جناب دکتر خنجی مدعی شده که زکات بعد از «صدها» توسط فقهاء به دین اضافه شده است؟!

**ثالثاً.** آقای دکتر بیان داشته که صدقه‌دادن به ایشان «واجب» بوده، و به این «زکات» گفته می‌شود که به اجماع فقهای اسلامی، نه تنها بر رسول خدا ﷺ، بلکه بر اهل بیت ایشان نیز حرام بوده است!<sup>۳۷</sup>

**رابعاً.** جناب دکتر در صحت حدیث سلمان رضی الله عنه تشکیک می‌کند، زیرا در آن گفته شده که پیامبر ﷺ صدقه نمی‌خوردند، غافل از احادیث بسیاری که بر این معنا دلالت کرده و به سنداً ثبوت رسیده‌اند! برای مثال در صحیح بخاری نقل شده است: «هرگاه غذایی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده می‌شد، می‌پرسیدند: هدیه است، یا صدقه؟ اگر گفته می‌شد که صدقه است، به صحابه می‌فرمودند بخورید و خودشان نمی‌خوردند، و اگر گفته

۳۳. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۱؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۵: «بني الإسلام على خمس، شهادة

أن لا إله إلا الله، وأن محمدا عبده ورسوله، وإقام الصلاة، وإيتاء الزكاة، وحج البيت، وصوم رمضان.»

۳۴. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۰۴

۳۵. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۳

۳۶. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۰۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۱

۳۷. المغنی لابن قدامة، مكتبة القاهرة، ج ۲، ص ۴۸۹: «لا نعلم خلافا في أن بني هاشم لا تحل لهم

الصدقة المفروضة.»

می‌شد که هدیه است، دست فرو می‌بردند و با دیگران می‌خوردند.<sup>۳۸</sup> و همچنین در سنن امام ابی داود با اسناد «حسن»، از ابی هریره رضی الله عنه نقل شده که فرمود: «پیامبر صلی الله علیه وسلم هدیه را می‌پذیرفتند، اما صدقه را نمی‌خوردند.»<sup>۳۹</sup> و امام ابن قدامه نیز در المغنی در این رابطه می‌نویسد: «ظاهر آن است که صدقه تماماً بر پیامبر صلی الله علیه وسلم حرام می‌باشد، خواه واجب (زکات) باشد خواه مستحبی، زیرا اجتناب ایشان از صدقه، از دلائل و نشانه‌های نبوت بوده است.»<sup>۴۰</sup>

خامساً. استدلال آقای دکتر به آیهی ﴿إِذَا تَأْتِيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدْتُمُوَا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِك خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾<sup>۴۱</sup> نفعی به ایشان نمی‌رساند؛ علاوه بر آن که جز مدت بسیار کوتاهی چنین حکمی برقرار نبوده و سپس نسخ گردیده است، در آیه نیامده که صدقه را پیامبر صلی الله علیه و آله خورده باشند، بلکه این صدقه به مصارف دیگری می‌رسیده است.

یکی از مسائلی که مؤلف مطرح کرده و شاید قوی‌ترین اشکال او باشد، آن است که «سیره‌نویسان چون دیده‌اند که تحولات متعددی در این داستان در زندگی سلمان به وقوع

۳۸. صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۵۵: «كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا أتى بطعام سأل عنه: أهديت أم صدقة؟، فإن قيل صدقة، قال لأصحابه: كلوا، ولم يأكل، وإن قيل هدية، ضرب بيده صلى الله عليه وسلم، فأكل معهم.»

۳۹. سنن ابی داود، المكتبة العصرية، ج ۴، ص ۱۷۴: «كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبل الهدية ولا يأكل الصدقة.»

۴۰. المغنی، ج ۲، ص ۴۹۲: «الظاهر أن الصدقة جميعها كانت محرمة عليه، فرضها ونقلها؛ لأن اجتنابها كان من دلائل نبوته وعلاماتها.»

۴۱. المجادلة، آیه ۱۲: «هرگاه خواستید با پیامبر نجوا و رازگوئی کنید، پیش از نجوای خود، صدقه‌ای بدهید. این کار برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است. اگر هم چیزی را نیافتید، خداوند آمرزگار و مهربان است.»



پیوسته که نیاز به زمان بسیار طولانی داشته است، به جای آن که درباره اصل داستان تشکیک کنند... این گمان را به پیش کشیده‌اند که سلمان ۲۵۰ تا ۳۵۰ سال عمر کرده است. شاید اگر جز این می‌بود، نمی‌شد که همزمانی سلمان با پنج نسل از کشیشان بزرگ را توجیه کرد...»<sup>۴۲</sup>

می‌گویم: کسانی که در منصب‌های بزرگ دینی قرار دارند، عمر خود را صرف علوم دینی کرده و غالباً در سنین بالا به این مراتب می‌رسند؛ پس قرار نیست که سلمان رضی الله عنه از زمان جوانی تا مرگ چهار کشیش قصه‌ی اول را درک کرده باشد، بلکه آخرین سال‌های زندگی چهار کشیش را دیده است و این به هیچ عنوان مستلزم زندگی ۲۵۰ تا ۳۵۰ ساله نخواهد بود! امام شمس‌الدین ذهبی نیز در این مسئله تشکیک کرده<sup>۴۳</sup> و آن را غیرصحیح می‌داند، و راجح آن است که چنین عمر طولانی نداشته، زیرا دلیلی برای آن وجود ندارد.

۴۲. سلمان فارسی، صص ۱۷-۱۶

۴۳. سیر أعلام النبلاء، مؤسسة الرسالة، ج ۱، ص ۵۵۶

## ادله‌ای که مؤلف برای نصرت قولش آورده است

هدف کلی جناب خنجی در کتابش، در این خلاصه می‌شود که سلمان فارسی رضی الله عنه کشیشی غیر ایرانی بوده که نقشی مرموز در اسلام داشته و صحابه قصد مخفی کردن هویتش را داشته‌اند، بلکه او از قبل هجرت به مدینه، با پیامبر صلی الله علیه و آله در ارتباط بوده و خود نیز «هاله‌ای غلیظ از ابهام» اطراف خود به وجود آورده است!! در این بخش به بررسی ادعاهای مؤلف پرداخته و آن‌ها را در دو حوزه بررسی می‌کنیم؛ نخست صحت دلیل را مورد تحلیل قرار داده و سپس بی‌ارتباط بودن دلیل به مدعی را نشان می‌دهیم.

### استشهاد مؤلف به آیه‌ی ۱۰۳ از سوره‌ی نحل

«و اما پرسش دیگر آن است که سلمان از چه زمانی یار پیامبر شد؟ در قرآن یک‌جا اشاره شده که قریشیان می‌پندارند که قرآن را یک مرد عجم به محمد می‌آموزد، این اشاره مربوط به آغاز دعوت پیامبر است... مطالعه‌گر تاریخ حق دارد بی‌رسد که شخصی همچون این جبر که بنا بر گزارش‌ها چندان به محمد نزدیک بوده که محمد روزها در کنار دکه‌ی او می‌نشسته و به هم‌سخنی با او می‌گذرانیده (!)، در سال‌های بعدی کجا رفته و چه بر سرش آمده؟ در یکی از روایت‌ها که ضحاک (مفسر نام‌دار) آورده بوده است نوشته که... سلمان فارسی بوده است.»<sup>۴۴</sup>

می‌گوییم: قول ضحاک، قول مردودیست و مخالف قول سایر مفسرین می‌باشد؛ حافظ ابن کثیر دمشقی می‌فرماید: «ضحاک بن مزاحم گفته که او سلمان فارسی است، و این قول

ضعیف است؛ زیرا این آیه مکی می‌باشد، اما سلمان در مدینه اسلام آورد.<sup>۴۵</sup> ابن عطیه<sup>۴۶</sup>، ابن جوزی<sup>۴۷</sup> و قرطبی<sup>۴۸</sup> نیز چنین سخنی در تفسیر خود دارند. در روایت اول که از مسند امام احمد بن حنبل نقل کردیم، به صراحت آمده که سلمان فارسی رضی الله عنه بعد از هجرت به مدینه، با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کرده<sup>۴۹</sup> و به ایشان ایمان آورده است و سایر حکایات نیز علیرغم ضعفی که دارند، بر این امر متفق هستند، پس همین خود به سستی قول ضحاک می‌افزاید و دلیلی محکم بر بطلان استدلال‌های جناب خنجی خواهد بود. پس آنچه آقای دکتر با اطمینان کامل بیان داشته که «مردم مدینه از اصحاب پیامبر نیز همین اندازه می‌دانسته‌اند که سلمان همچون دیگران در مکه می‌زیسته و مسلمان شده و همراه پیامبر به مدینه هجرت کرده»<sup>۵۰</sup> از آشکارترین دروغ‌ها و به اتفاق اهل علم، چیزی جز توهماتی باطل برای فریب دادن عوام‌الناس نیست و با گزارشات تاریخی که اهل سیره و محدثین بر آن اجماع دارند در تضاد کامل است.

- 
۴۵. تفسیر القرآن العظیم، دار الکتب العلمیة، ج ۴، ص ۵۱۹: «قال الضحاک بن مزاحم: هو سلمان الفارسی، وهذا القول ضعيف، لأن هذه الآية مكية، وسلمان إنما أسلم بالمدينة.»
۴۶. المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، دار الکتب العلمیة، ج ۳، ص ۴۲۱: «وهذا ضعيف، لأن سلمان إنما أسلم بعد الهجرة بمدة.»
۴۷. زاد المسیر، دار الكتاب العربی، ج ۲، ص ۵۸۵: «وفیه بعد من جهة أن سلمان أسلم بالمدينة، وهذه الآية مكية.»
۴۸. تفسیر القرطبی، دار الکتب المصریة، ج ۱۰، ص ۱۷۸: «وأما ما ذكره الضحاک من أنه سلمان ففیه بعد، لأن سلمان إنما أتى النبي صلى الله عليه وسلم بالمدينة، وهذه الآية مكية.»
۴۹. مسند أحمد، ج ۳۹، ص ۱۴۵: «ثم ذهب إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو بقاء، فدخلت عليه...»
۵۰. سلمان فارسی، ص ۵۲

اما دانستن آن که جبر - یا هر کسی که آیه در خصوص او نازل شده - در سال‌های بعدی به کجا رفته و چه بر سرش آمده، هیچ لزومی از حیث عقلی یا تاریخی ندارد، زیرا تاریخ‌نویسان به نقل مطالبی می‌پردازند که اهمیت داشته باشد و خود را ملزم به آن نمی‌کنند که سرگذشت تمامی شخصیت‌ها را مکتوب سازند، زیرا فائده‌ای در آن نمی‌یابند! همچنین این نه دلیلی برای آنان، بلکه دلیلی بر علیه‌شان است؛ زیرا سلمان رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله باقی ماند، اما جبر - یا هر شخص دیگری که مراد آیه است - بنابر اقرار مؤلف اثری از او وجود ندارد، پس اگر آن شخص سلمان رضی الله عنه می‌بود، باید شایعات مشرکین نیز ادامه می‌یافت و همچنین از سوی سایر اصناف کفار نیز چنین شبهه‌ای مطرح می‌گردید، اما چون ادامه نیافته، پس مقصود، سلمان رضی الله عنه نبوده است! علاوه بر این‌ها، با سند معتبر ثابت نشده که هم‌نشینی پیامبر صلی الله علیه و آله با آن شخص نصرانی زیاد بوده باشد، بلکه حتی اصل هم‌نشینی ثابت نیست و خدا می‌داند مشرکینی که به ایشان می‌گفتند ﴿إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾<sup>۵۱</sup>، با چه مغالطه و بیان سستی ایشان را متهم به آموختن از یک فرد عجمی کرده باشند! آن‌چه در سیره ابن هشام نیز در خصوص هم‌نشینی نقل شده، نقلی مسند نیست بلکه از بلاغات بی‌سند بوده و چنین مطلبی از لحاظ علمی هیچگونه ارزشی ندارد.

در این جا نکاتیست که جای تأمل بسیار دارند؛ سلمان فارسی رضی الله عنه به اتفاق اهل علم از کاتبان وحی نبوده و به فصاحت در زبان عرب نیز شناخته نشده است. همچنین تعداد سوره‌های مکی قرآن کریم، حداقل هفتاد و پنج سوره هستند که در مکی بودنشان هیچ اختلافی نیست، و چهارده سوره‌ی دیگر هستند که در مکی بودنشان میان دانشمندان علوم قرآنی اختلاف نظر وجود دارد<sup>۵۲</sup>؛ پس زمانی که نقل تاریخی قطعی ثابت می‌کند که او قبل از عهد مدنی حتی پیامبر صلی الله علیه و آله را به چشم ندیده، تکلیف این سوره‌های مکی چه می‌شود و چگونه می‌توان این سوره‌ها را بدون حضور معلم - چنان‌که گمان برده‌اند - توجیه کرد؟! همچنین باید پرسید که سلمان رضی الله عنه چرا باید علم خود را در اختیار شخص دیگری گذاشته

۵۱. الحجر، آیه ۶

۵۲. المقدمات الأساسية فی علوم القرآن، مرکز البحوث الإسلامیة لیدز، ص ۶۳

و خود ادعای نبوت نکند؟ آیا از مانی و مزدک کمتر بوده و نمی‌توانسته بیش از آن دو طرفدار و پیرو جذب کند؟!

تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون      کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد  
جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی      غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

### سلمان از ما اهل بیت است!

جناب دکتر می‌نویسد: «اهمیت شخصیت او نزد مسلمین چندان بود که در سال پنجم هجری در روزهایی که مدینه در محاصره‌ی ابوسفیان و احزاب بود، هرکدام از انصار و مهاجرین می‌گفتند: سلمان از ما است... و پیامبر گفت: سلمان منا اهل البیت... آیا این سخن پیامبر نشان‌گر اهمیت بسیار سلمان برای اسلام و مسلمین نیست؟»<sup>۵۳</sup>

می‌گوییم: نکند اهمیت سلمان رضی الله عنه برای اسلام، همکاری در تدوین قرآن بوده است، چنان‌که ملحدین بعید از خرد می‌گویند؟! سلمان فارسی رضی الله عنه یکی از صحابه و از دانشمندان و پارسایان ایشان بوده، و در حد توانش به اسلام خدمت کرده، چنان‌که سایرین نیز خدمت کرده‌اند. اما آن‌گونه که جناب خنجی وانمود کرده، در فضیلت هم‌مرتب‌های خلفای راشدین نیست، و بی‌شک ابوبکر، عمر، عثمان و علی -رضی الله عنهم- از او افضل هستند. حدیث «سلمان منا اهل البیت» که جناب مؤلف خود را بدان مشغول ساخته و گمان کرده به ثبوت ادعایش کمک می‌کند، شدیداً ضعیف است و با سندی که خود در پاورقی مصدرش را ذکر کرده (طریق ۱)، «موضوع» و «ساختگی» است. این‌ها طرق حدیث «سلمان منا اهل البیت» هستند:

۱. حدیث عمرو بن عوف رضی الله عنه: آن را ابن سعد در الطبقات الکبری (۴/۶۲)، طبری در جامع البیان (۲۰/۲۲۳) و طبرانی در المعجم الکبیر (۶/۲۱۲) از طریق کثیر بن عبدالله، از پدرش، از جدش، نقل کرده‌اند. کثیر بن عبد الله دارای ضعف شدید

است، و عده‌ای نیز به او نسبت دروغ‌گویی داده‌اند؛ امام ابو داود او را «کذاب» خوانده است.<sup>۵۴</sup>

۲. حدیث انس بن مالک رضی الله عنه: ابوبکر البزار آن را در مسندش (۱۳/۱۳۹) از طریق «النضر بن حمید، عن سعد الإسكاف، عن محمد بن علي...» نقل کرده است. النضر بن حمید شدیداً ضعیف است، ابوحاتم او را «متروک الحدیث» و امام بخاری «منکر الحدیث» اش می‌داند و به اخبارش اعتنایی نیست.<sup>۵۵</sup> همچنین سعد الاسکاف، سعد بن طریف است که امام نسائی و الدارقطنی او را «متروک الحدیث» گفته‌اند، ابن حبان نیز او را جاعل حدیث دانسته<sup>۵۶</sup> و ابن معین می‌گوید: برای احدی حلال نیست که از او روایت نقل کند!<sup>۵۷</sup> این سند انقطاع هم دارد، زیرا محمد بن علی از طبقه‌ی چهارم بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده است.

۳. حدیث حسن بن علی رضی الله عنه: در طریق دوم، از جانب یکی از روات، اضطراب واقع شده و روایت به جای انس رضی الله عنه، از حسن رضی الله عنه نقل شده است. این طریق را حافظ ابو یعلی در مسندش (۱۲/۱۴۲) با تفاوتی کوچک نسبت به طریق قبلی (در طبقه‌ی صحابی، چنان‌که گذشت) آورده است، که همان مشکلات طریق قبلی جز انقطاع را دارد.

۴. حدیث زید بن ابی اوفی رضی الله عنه: آن را ابن عساکر در تاریخ خود (۶۲/۲) از طریق «محمد بن إسماعیل بن مرداتي، عن أبيه إسماعيل: حدثني سعد بن شرحبيل» نقل کرده است. رجال این سند مجاهیل هستند و شیخ البانی آن را «مظلم» گفته است.<sup>۵۸</sup>

۵۴. تهذیب الکمال للمزی، مؤسسه الرساله، ج ۲۴، ص ۱۳۸

۵۵. میزان الاعتدال للذهبی، دار المعرفه، ج ۴، ص ۲۵۶

۵۶. همان، ج ۲، ص ۱۲۳

۵۷. تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۲۷۳

۵۸. سلسله الأحادیث الضعیفه والموضوعه، دار المعارف، ج ۸، ص ۱۷۶

در نتیجه حدیث «سلمان منا أهل البيت» از پیامبر به ثبوت نرسیده، بلکه ضعفش بسیار شدید بوده و طرقي که دارد، جز بر ضعف آن نمی‌افزایند.

### بهشت مشتاق دیدار سلمان است!

جناب خنجی در ادامه‌ی استدلال‌ات خود فرموده‌اند: «در حدیثی به توسط حسن بصری از زبان انس بن مالک می‌خوانیم که پیامبر گفته: بهشت مشتاق دیدار سه کس است: علی و سلمان و عمار یاسر. پیامبر در این حدیث، سلمان را هم‌تراز علی قرار داده است؛ و این به آن معنی است که سلمان می‌بایست از نخستین شخصیت‌های مسلمانان و دارای پیشینه‌ی برجسته بوده است.»<sup>۵۹</sup>

می‌گوییم: طریقی که جناب خنجی ذکر کرده در کتاب «أنساب الأشراف» بلاذری نقل شده و بلاذری با وجود علم وسیع در تاریخ، از او احادیث پیامبر ﷺ گرفته نمی‌شود. اما حدیث ذکر شده طرقی دارد که بعضی از اهل علم آن را مجموعاً پذیرفته‌اند، بنابراین در سندش مناقشه‌ای نمی‌کنیم، و سوی سخن را به متن حدیث و دلالتش بر ادعای مؤلف می‌آوریم. ابتدا باید گفت که در نص حدیث چیزی دال بر حصر نیست، پس حدیث در مقام بیان آن نیست که بهشت تنها مشتاق علی، سلمان و عمار -رضی الله عنهم- باشد، و همچنین حدیث دال بر مساوات بین این سه نفر نیست، زیرا به اتفاق تمامی فرق اسلامی و منتسب به اسلام، علی رضی الله عنه از سلمان رضی الله عنه افضل است و هرکس که حداقل مطالعه را در ابواب فضائل صحابه داشته باشد، در این امر شکی به دل راه نمی‌دهد. بنابراین زمانی که حدیث معنای مساوات میان این سه نفر نداشته باشد، اشتراک در سبقت زمانی نیز از آن فهمیده نمی‌شود!



### پیشینه‌ی سلمان و ابن عمر!

«واقدی نوشته که عمر برای توجیه این‌که سلمان بیش از پسر عمر مستمری می‌گیرد، گفت: پیشینه‌ای که سلمان دارد، پسر عمر ندارد.»<sup>۶۰</sup>

می‌گویم: این روایت را در طبقات از طریق واقدی نیافتم، و شاید مؤلف سهواً آن را به واقدی نسبت داده باشد - والله علیم بذات الصدور-، اما آن را در همان آدرس از طریق «عبد الله بن جعفر الرقی، از ابو ملیح، از میمون» یافتم، و در آن قول عمر رضی الله عنه وجود ندارد، بلکه کلام میمون با گروهی دیگر است که این نیز قابل اعتماد نیست، زیرا این حکایت منقطع است؛ میمون که همان میمون بن مهران جزری باشد، در سال وفات امام علی رضی الله عنه متولد شده است. همچنین در آن آمده است: «إن سلمان شهد مع رسول الله صلی الله علیه وسلم مشهداً لم يشهده ابن عمر.»<sup>۶۱</sup> و مطلقاً سخن از «پیشینه» در میان نیست!

### روایت سلمان از معجزات مسیحی!

«روایات متعددی که سلمان درباره‌ی معجزات عیسی مسیح ذکر کرده و در کتاب‌های تاریخ و تفسیر آمده است، نشانه‌ی دل‌بستگی شدید او به عیسی مسیح و مسیحیت است.»<sup>۶۲</sup>

می‌گویم: این استدلال ساقط است و نقل معجزات مسیح صلی الله علیه و آله ارتباطی به آن ندارد که شخص به مسیحیت! دل‌بسته باشد. همچنین جناب خنجی مصدر قولش را ذکر نکرده، و تحقیق کافی به عمل نیاورده تا بداند چند درصد از این روایات که در «کتاب‌های تاریخ و تفسیر» نقل شده، سنداً معتبر است، و گرنه زمانی که سند ضعیف باشد، نمی‌توان نقل را به سلمان رضی الله عنه نسبت داد! همچنین بعضی از سلف، از اهل کتاب مطالبی را نقل می‌کردند، آیا احدی تا به حال گفته که به دین یهود یا نصاری دل‌بستگی داشته‌اند و سپس با ارتباط دادن بی‌ارتباط‌ترین مسائل به هم‌دیگر، از آن‌ها کشیش‌ها و خاخام‌های مرموزی

۶۰. همان، ص ۴۴

۶۱. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۸۶

۶۲. سلمان فارسی، ص ۴۰

بسازد؟! امثال این استدلالات خام و ناپخته را جز در کتب نابغه‌های تحقیق مانند آقای خنجی نمی‌توان یافت، و به درستی نمی‌دانیم که نیت اصلی ایشان از تألیف کتاب مورد بحث، چه بوده است! نهایت چیزی که گفته می‌شود، آن است که سلمان فارسی رضی الله عنه به دلیل علم بالایی که از کتب نصاری و مجوس داشته است، از گفتار آنان و روایاتشان مطلع بوده است، چنان‌که ابن سعد می‌نویسد که او «هنگام آمدن پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه اسلام آورد، و پیش از آن مشغول خواندن کتب و در طلب دین [حق] بود.»<sup>۶۳</sup>، اما مجرد اطلاع از یک فرقه، دلیل علاقه‌مندی به آن نمی‌شود!

جناب دکتر در جایی دیگر فرموده‌اند: «روایتی که پیروان یکی از اقلیت‌های مسیحی عراقی درباره‌ی انجیل خودش داشته و ابوریحان بیرونی به آن اشاره کرده است نشان می‌دهد که سلمان نه تنها کشیش بلکه حافظ و کاتب انجیل نیز بوده است. در این روایت گفته شده که در آغاز انجیل پیروان این مذهب که نامش «انجیل السبعین» است و به بلامس منسوب است آمده که این انجیل را سلمان فارسی املاء کرده و سلام بن عبد الله بن سلام نوشته است.»<sup>۶۴</sup>

می‌گوییم: هیچ نسخه‌ای از این انجیل وجود ندارد تا بتوان بر آن اعتماد کرد، بنابراین هر استدلالی به محتوای این انجیل ساقط است، زیرا امکان تحقیق در صحت یا سقم آن وجود ندارد. همچنین آن‌چه ابوریحان بیرونی ذکر کرده، نیاز به بحث و نظر دارد، و البته آقای خنجی کلام ایشان را به‌طور کامل نقل نکرده است! ابوریحان بیرونی در خصوص انجیل نصاری و اختلافات شدید آنان سخن گفته و در انتها نوشته است: «نسخه‌ای دارد که انجیل سبعین نامیده می‌شود و به بلامس منسوب است، و در آغاز آن آمده که سلام بن عبدالله آن را از زبان سلمان فارسی نگاشته است، و هرکس در آن بنگرد دروغین بودنش

۶۳. الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۱۶: «أسلم عند قدوم النبي صلی الله علیه وسلم المدينة وكان قبل

ذلك يقرأ الكتب ويطلب الدين.»

۶۴. همان، ص ۵۳

بر او پنهان نمی‌ماند، و نصاری و دیگران، آن را انکار می‌کنند، پس از بین اناجیل و نیز کتب انبیاء چیزی موجود نیست که بتوان بر آن اعتماد کرد.<sup>۶۵</sup> بنابراین از دیدگاه ابوریحان بیرونی، آثار وضع و جعل در متن آن انجیل هویدا بوده و مهم‌تر از همه‌ی این‌ها، محقق آشنا به این حوزه، از آقای خنجی می‌پرسد که چگونه نسبت این انجیل را به خود سلمان اثبات می‌کنید، حال آن‌که نصاری حتی برای اناجیل اربعه‌ی خود سندی نمی‌شناسند؟!<sup>۶۶</sup> چطور می‌توان بر کتابی که از اهمیت حافظان به دور بوده و شخصی غیر مسلمان آورده اعتماد کرد و از همه بدتر، وسیله‌ای برای خدشه‌دار کردن چهره‌ی صحابه‌ی پیامبر ﷺ قرارش داد؟!!

### سلمان و زهد مسیحی!

«شبهت رفتار زاهدانه‌ی سلمان با پارسایان مسیحی چندان بود که از زن‌گرفتن خودداری کرد، و وقتی عراق را عمر ابن خطاب گرفت و سلمان فرماندار مدائن شد نیز سلمان زنی در خانه داشت که از نظر اسمی زنش بود ولی نامی که سلمان به او داده بود نشانه‌ی حقیر و بی‌شخصیت بودن زن نزد سلمان است. او زنش را بقیره می‌نامید، بقیره

۶۵. الآثار الباقیه من القرون الخالیة، ص ۲۳: «ینسب الی بلا مس، وفي صدره أن سلام بن عبد الله بن سلام قد کتبه من لسان سلمان الفارسی، ومن نظر فیه لم یخف علیه افتعاله، والنصاری وغیرهم ینکرونه فلا یوجد من الاناجیل اذن من کتب الأنبیاء ما یعتمد علیه.»

۶۶. «به مجرد استناد کتابی به یک پیامبر یا حواری، معتقد نمی‌شویم که آن الهامی بوده یا پذیرفتنش واجب است، بلکه به دلیل نیاز داریم؛ برای همین بارها از علمای بزرگ آنان سند متصل درخواست کردیم، اما نتوانستند و بعضی از کشیش‌هایشان در مناظره عذر آوردند که سبب نبودن سند برای این کتاب‌ها، به وقوع پیوستن مصیبت‌ها و فتنه‌های بسیار بر مسیحیان بوده است!» (نقل به اختصار از: إظهار الحق، ج ۱، ص ۱۱۱)

یعنی ماده‌گاو بی‌اهمیت. بقیره نیز... شباهت بسیاری به راهبه‌های مسیحی داشته است. این زن شاید یک راهبه‌ی عراقی بوده است...»<sup>۶۷</sup>

می‌گوییم: وضعیت بسیار قمر در عقرب است؛ در پژوهش تاریخی که مؤلف آن را «بازخوانی انتقادی تاریخ اسلام» نام نهاده، کار به «شاید» رسیده، و یقین جایش را با فرضیات و توهّمات عوض کرده است! آن‌چه از زهد سلمان رضی الله عنه به ثبوت رسیده، در سایر صحابه نیز موجود بوده<sup>۶۸</sup> و چیزی نیست که اختصاص به او داشته باشد و احدی نیز ادعا نکرده که آن دسته از صحابه که در زهد مانند سلمان رضی الله عنه بوده‌اند، راهبان مسیحی بوده باشند! همچنین زهدی که او داشته، زهد راهبان نبوده، چنان‌که در روایتی از او نقل شده است: «به درستی که چشمانت بر تو حقی دارند، و خانواده‌ات بر تو حقی دارند، پس هم روزه‌بگیر و هم افطار کن، هم نماز بخوان و هم بخواب.»<sup>۶۹</sup> و این با زهد مسیحی که به آن رهبانیت می‌گویند، خوانایی ندارد!<sup>۷۰</sup> همچنین این‌که «از نظر اسمی زنش بود» و «زنش را بقیره نامید» از خیال‌پردازی‌های دور و دراز مؤلف است، حال آن‌که سلمان رضی الله عنه بزرگوارتر از آن بوده

۶۷. سلمان فارسی، ص ۴۱

۶۸. برای نمونه به کتاب‌های «الزهد» امام احمد بن حنبل و «الزهد» ابی داود السجستانی بنگرید.

۶۹. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۸۴: «إِنَّ لَعِينِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِأَهْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، فَصُمْ، وَأَفْطِرْ، وَصَلِّ، وَنَمْ.»

۷۰. برای مثال سن پائولا، پاکیزگی بدن و لباس را نشان ناپاکی نفس می‌دانست (به نقل از زناشویی و اخلاق برتراند راسل، زبان اصلی، ص ۴۸)، ویل دورانت هم می‌نویسد: «بسیاری از آنان نظافت را ضد ایمان می‌دانستند؛ سیلویای باکره از شستن هر قسمت بدن خود، جز انگشتان، پرهیز می‌کرد. در یکی از دیرها، که ۱۳۰ راهبه داشت، هیچ‌کس استحمام نمی‌کرد و حتی پاهای خود را نمی‌شست. مع هذا، در اواخر قرن چهارم راهبان رفته‌رفته با آب انس گرفتند.» (تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام و دیگران، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۴، ص ۷۶) و ماکاریوس هفت سال گوشت نخورد، و «بیست شب متوالی دیوانه‌وار می‌کوشید تا خود را بیدار نگاه دارد. در یک دوره روزه بزرگ، روز و شب برپا ایستاد و جز هفته‌ای یک بار، آن هم چند برگ کلم، چیزی نخورد!» (همان، ص ۷۴)

که با زنی ازدواج کرده و او را از حقوقش محروم کند و تنها اسماً در همسری او باشد! لازم به ذکر است در روایتی نیامده که سلمان رضی الله عنه این نام را به او داده باشد، و البته مانند این اسامی در میان عرب معمول بوده و دیگر فرهنگ‌های دوران قدیم نیز اسم‌گذاری بر اساس نام حیوانات رایج بوده است، چنان‌که در ایران پیش از اسلام نیز بسیاری از نام‌هایی که بر فرزندان‌شان می‌گذاشتند، برگرفته از حیواناتی مانند «شتر» و «اسب» بود و تاریخ شواهد بسیاری بر این امر دارد.

### دشمنی سلمان با ایرانیان و دین زرتشتی!

جناب دکتر می‌نویسد که «مسیحیان دشمنان سرسخت دین مزدایسنه (زرتشت) بودند و مزدایسنان را پلید (نجس) می‌شمردند. میترایسنان نیز نزد آنها پلیدترین مردم دنیا بودند. سلمان نیز ضدیت عجیبی با ایرانیان و دین ایرانی داشته است.»<sup>۷۱</sup>

می‌گوییم: اگر مسیحیان چنین حسی نسبت به زرتشتیان داشته‌اند، نسبت به سایر غیرمسیحیان نیز چنین اعتقادی داشته‌اند. همچنین این حس متقابل بوده و بنا بر اعتراف خود آقای خنجی، زرتشتیان حتی خدای دیگر ادیان را نیز در این صف قرار داده بودند، چنان‌که زرتشت «به طور مکرر تعلیم می‌داد که هیچ خدایی جز اهورمزدا وجود ندارد، و دیگر هرچه در جهان با عنوان خدا مورد پرستش مردم گمراه‌اند، دیوان مردم فریب و خواهندگان درد و رنج بشوند»<sup>۷۲</sup> و «منابع تاریخی نشان می‌دهد که بسیاری از ایرانیان به مسیحیت گرویدند و در این راه شربت شهادت نوشیدند»<sup>۷۳</sup>، مسیحیان نیز در طول تاریخ با تمامی ادیان و پیروانشان غیر از مسیحیان - که از فرقه خود باشند - دشمنی داشته‌اند، چنان‌که دکتر محمد جواد شکور می‌نویسد: «کلیسای مسیحیت با پذیرفتن کتاب عهد عتیق و تصویب

۷۱. سلمان فارسی، صص ۴۶-۴۷

۷۲. تاریخ ایران باستان، ص ۱۲۵

۷۳. تاریخ اجتماعی ایران راوندی، نگاه، ج ۱، ص ۴۹۷

اعتقاد نامه‌ی شورای نیقیه، عیسی مسیح را خدا و پسر خدا خواند، و کسانی را که جز این می‌اندیشند ملعون شمرد.<sup>۷۴</sup> و در عهد جدید نیز مواردی شبیه به آن وجود دارد.

جدای از این مباحث، استدلال جناب خنجی یک مغالطه‌ی تمام‌عیار است؛ این درست است که مسیحیان از دین زرتشتیان نفرت داشته‌اند، اما آیا این مسئله انحصاری به مسیحیان داشته که هر دشمن زرتشتی، لاجرم باید مسیحی باشد؟! ما مسلمانان نیز زرتشتی‌گری را آئینی شرک‌آلود و غیرعقلانی می‌دانیم که برای بشر امروزی چیزی به ارمغان نمی‌آورد و البته نصوص دینی آن اصالت و اعتبار ندارد، بلکه تحریف شده، از آن کم شده، بدان اضافه شده و در آن تغییر و تبدیل واقع شده است. آیا مسلمانان نیز از نظر آقای خنجی، مسیحی هستند؟! ای کاش! ایشان قبل از نوشتن، مقداری فکر کرده و هر چیزی که به ذهنشان رسیده بود را مکتوب نمی‌کردند.

«یک گزارشی نیز خبر از منفور بودن سلمان نزد ایرانیان بازمانده در عراق می‌دهد... از جایی می‌گذشت که بچه‌های کوچکی تا او را دیدند به یک‌دیگر بانگ زدند که گرگ آمد، گرگ آمد، او چون این‌ها را شنید به کسانی که همراهش بودند گفت: بگذار بگویند! هر چه شود فردا شود. یعنی همین بچه‌ها فرداها که بزرگ شوند مجبور خواهند بود که در برابر ما کرنش کنند.»<sup>۷۵</sup>

می‌گوییم: راوی این خبر، ثابت بن أسلم است که در عهد امیر معاویه رضی الله عنه متولد شده<sup>۷۶</sup>، در نتیجه حکایت منقطع است. اگر بگوییم او از کلام کودکان خشمگین شده، پس این دلیل نفرت از تمام ایرانیان نمی‌شود و البته چنین رفتاری با سیره‌ی سلمان رضی الله عنه و حلم او در تضاد است. ضمناً اطاعت محکوم از حاکم طبیعیست و تعلق به نفرت ندارد، شاهد آن اطاعت مطلق همراه با رغبت بسیاری از مردمان تاریخ از حاکمان‌شان است.

۷۴. خلاصه ادیان در تاریخ دین‌های بزرگ، شرق، ص ۷

۷۵. سلمان فارسی، ص ۴۸

۷۶. سیر أعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۲۰

«وقتی ایرانیان برای پرداختن باج (جزیه) به خدمت سلمان حاکم مدائن می‌رسیدند، در برابرش سر تعظیم بر زمین می‌نهادند؛ و سلمان سرش را می‌جنباند و می‌گفت: این‌ها بخاطر الله از من می‌ترسند.»<sup>۷۷</sup>

می‌گوییم: این خبر را ابن سعد در طبقات، از دو شیخ خود، از حماد بن سلمه، از خالد بن سلمه، از عطاء بن السائب، از میسره نقل کرده است.<sup>۷۸</sup> عطاء بن السائب مختلط است و دلیلی نیست که ثابت کند سماع خالد بن سلمه از عطاء، مربوط به قبل از اختلاطش باشد، و در تاریخ دمشق «خالد بن سلمه» در سند وجود نداشته و احتمال این‌که تکرار از اشتباه نسخ باشد بسیار زیاد است، که در این صورت نیز حماد بن سلمه روایتش از عطاء، منحصر به قبل از اختلاط نیست، پس به هر حال در پذیرش این خبر توقف شده و حکم به صحت آن داده نمی‌شود. ممکن است عده‌ای بگویند که این کارها در حال پرداخت جزیه لازم است، زیرا در قرآن کریم آمده ﴿وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾<sup>۷۹</sup>، اما امام ابن قیم در پاسخ این گفتار فرموده‌اند: «تمام این‌ها از سخنان بی‌دلیل است و مقتضای آیه نیز چنین چیزی نیست، و از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و صحابه نیز نقل نشده که چنین کرده باشند.»<sup>۸۰</sup>

در ضمن جزیه را باج نامیدن صحیح نیست؛ مسلمانان زکات پرداخت می‌کرده‌اند و اهل ذمه که در پناه حکومت اسلام می‌زیسته‌اند، جزیه پرداخت می‌کرده‌اند و «جزیه‌ای که مسلمانان می‌گرفتند خیلی کمتر از مالیات‌های سنگینی بود که رومیان و ایرانیان از مردم

۷۷. سلمان فارسی، ص ۴۸

۷۸. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۸۸

۷۹. التوبة، آیه ۲۹

۸۰. أحكام أهل الذمة، رمادی للنشر، ج ۱، ص ۱۲۰: «وهذا كله مما لا دليل عليه ولا هو مقتضى الآية

ولا نقل عن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ولا عن الصحابة أنهم فعلوا ذلك.»

دریافت می‌داشتند»<sup>۸۱</sup> و اگر این کتاب مرتبط به مبحث احکام جهاد و جزیه بود، توضیحات مفصل ارائه می‌شد، اما در این مقام تا همین اندازه کفایت می‌کند.

**منتقدین از دو حالت خارج نیستند:** یا آن‌که پیامبر ﷺ را پیشوای سلمان رضی الله عنه و معلم او می‌دانند، و یا سلمان رضی الله عنه را معلم پیامبر ﷺ و مبتکر اسلام! خیال کرده‌اند. در حالت اول سلمان رضی الله عنه تابع رسول خداست، و در روایتی صحیح آمده است که «پیامبر صلی الله علیه وسلم دستشان را بر سلمان گذاشته و فرمودند: اگر ایمان در ثریا باشد، مردانی از این‌ها بدان دست خواهند یافت!»<sup>۸۲</sup> و اگر به وجه دوم معتقد باشند، باید بگویند که این عقیده‌ی سلمان رضی الله عنه بوده که به پیامبر ﷺ آموخته، پس در هر دو حالت، ادعای «دشمنی سلمان با ایرانیان» باطل می‌شود، و همین پاسخ، ما را از تفصیل دیگر نیز بی‌نیاز می‌سازد!

### سلمان ایرانی تبار نبوده است!

تمام آن‌چه آقای دکتر از ابتدا تا انتهای کتاب ذکر کرده، برای اثبات این نکته بوده که سلمان رضی الله عنه ایرانی تبار نبوده، بلکه کشیشی آریوسی از خانواده‌ای مهاجر بوده است! پس بعد از القای شبهاتی بی‌اساس و مغالطاتی سست، پرسیده است: «اگر گمان کنیم که شاید او خوزی تبار بوده، آیا نباید از خودمان بپرسیم که آیا او هیچ‌گاه یاد دیار و خویشانش کرد؟ البته که نه. آیا او هیچ‌کس را در ایران نداشته که روزی روزگاری یادی از آنها کند یا آنها را تشویق به مسلمانی کند؟»<sup>۸۳</sup>

**می‌گوییم:** اگر در اخبار تاریخی چنین چیزی نیامده باشد، مطلقاً نمی‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که او تلاشی برای اسلام آوردن آنان نکرده، یا آن‌که ایشان زنده بوده و او

۸۱. تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام، ص ۵۵؛ در جایی دیگر نیز

نوشته‌اند: «ایرانیان نیز از رعایای خود جزیه می‌گرفتند.» (تاریخ تمدن اسلام، ص ۱۷۳)

۸۲. صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۵۱؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۷۲: «وضع النبی صلی الله علیه

وسلم یده علی سلمان، ثم قال: لو كان الإیمان عند الثریا، لنالہ رجال من هؤلاء.»

۸۳. سلمان فارسی، ص ۵۰



از آنان یادی نکرده، و یا آن‌که اصلاً خویشاوندی در ایران نداشته است! ایراد جناب خنجی در آن است که بر عصای گمان تکیه کرده و به پندار خود می‌خواهد قطعیات را با ظنیات خدشه‌دار کند، حال این‌که چنین کاری خلاف عقل سلیم بوده و شخص محقق هرگز چنین نمی‌کند، مگر از فرط تعصب، گوهر وجدان و خرد را به نیم‌غاز فروخته باشد! جناب خنجی در کتاب «سلمان فارسی، ایرانی نژاد یا کشیش سریانی» از روایات تاریخی معتبر چشم‌پوشی کرده و غرق در خیالات و اوهام خود، سلمان فارسی رضی الله عنه را کشیشی مبلغ نشان داده که در عهد مکی، در عربستان و در جمله‌ی دوستان رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌زیسته، آن‌هم قبل از آن‌که ایشان به نبوت مبعوث شده باشند، اما مدرک و سند این داستان‌سرایی‌ها چیست؟ خود آقای خنجی ندانسته و مقلدین او نیز نمی‌دانند...